

Local Poems and Songs of Shushtam District of Sabzevar

Saeid Roozbahani¹, Ramazan Ali Razeghi²

جستاری در اشعار و ترانه‌های محلی منطقه

ششتمد از توابع شهرستان سبزوار

سعید روزبهانی^۱، رمضان علی رازقی^۲

Abstract

Shushtam mountainous city, one of the suburbs of the city of Sabzevar, with a history of about two thousand years, is located thirty kilometers south of Sabzevar and on the northern slope of mountains called "Kohmish". It forms part of the Sheshmad oral literature, songs and local dubits. These songs are: Romantic, Expensive, Religious, Social, Individual, and Requiem. The purpose of this article is to examine the content and structure of the local poems and songs of the local people, which have been transcribed as oral literature and from the language and content of the local people. The method of gathering information was through interviewing people. Each term is described as far as possible except for its operational definition, meaning and meaning. The population under study was the people of Shushtam town and its neighboring villages. Part of the results of this study is the decline and disappearance of these poems and songs. The reason is that the statistical data are consistent with this.

Keywords: Lyrics, Folk Songs, Sheshamad, Sabzevar.

چکیده

شهر کوهپایه‌ای ششتمد - به عنوان یکی از شهرهای توابع شهرستان سبزوار - با سابقه حدود دو هزار سال قدمت در سی کیلومتری جنوب سبزوار و در دامنه شمالی کوه‌های موسوم به «کوه‌میش» قرار گرفته است. بخشی از ادبیات شفاهی ششتمد را، ترانه‌ها و دوبیتی‌های محلی تشکیل می‌دهد. این ترانه‌ها عبارت‌اند از: عاشقانه، گران‌سالی، آیینی، اجتماعی، فردی و مرثیه‌ها. هدف از این نوشتار بررسی محتوایی و ساختاری اشعار و ترانه‌های محلی مردم منطقه مذکور می‌باشد که به صورت ادبیات شفاهی و از زبان و آنچه که در سینه مردم منطقه محفوظ بوده، نقل شده است. روش جمع‌آوری اطلاعات، مراجعه به افراد از طریق گفت‌وگو (مصاحبه) بوده است. هر یک از واژه‌ها به جز تعریف عملیاتی، معنا و مفهوم آن نیز تا حد امکان شرح داده شده است. جامعه مورد تحقیق، مردم شهر «ششتمد» و روستاهای مجاور آن بوده است. بخشی از نتایج این پژوهش حکایت از رو به زوال و نابودی این اشعار و ترانه‌هاست. دلیل آن هم، همسو بودن داده‌های آماری با این کار است.

کلیدواژه‌ها: اشعار، ترانه‌های محلی، ششتمد، سبزوار.

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature at Azad University of Sabzevar (Corresponding Author).

2. Ph.D. Student of Persian Language and Literature at Azad University of Sabzevar.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد

سبزوار (نویسنده مسئول). mehr.ssn@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد

سبزوار.

شفاهی هر دیار وجود دارد، نحوه خواندن آنهاست؛ به طوری که غیر از افراد بومی و محلی هر منطقه سایر افراد، هر چند هم که از لحاظ علمی بالا باشند، تا حدودی در هنگام مراجعه به این گونه نوشته‌ها دچار مشکل می‌شوند.

متأسفانه بر اثر تغییرات و دگرگونی‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نگرش‌های نسل جدید، ترانه‌های محلی یا به فراموشی سپرده شده و یا دیگری خبری از حلاوت و پربار بردن آنها که خود می‌تواند نشانه‌هایی از ادبیات شفاهی منطقه باشد، نیست. به خصوص برای نسل جدید که بعضاً و یا کلاً از یادها و خاطره‌ها رفته و همین خود اسباب زوال و نابودی آنها را فراهم ساخته است.

ترانه‌ها و دوبیتی‌های محلی با همه جذابیتشان، یک ایراد دارند و آن اینکه برخی رکیک و خالی از ادب و نزاکت هستند. از این جهت مورد نقد قرار می‌گیرند. این موضوع نشان می‌دهد که این موارد برای مردم عادی خیلی مهم نبوده و آنها راحت حرف خود را می‌زده‌اند. چنان‌که هم اکنون به من محققان این حرف‌ها را می‌زنند که این هم می‌تواند حسن باشد و هم عیب. هم می‌تواند بدآموزی داشته باشد و هم می‌تواند الگوپذیری شود.

همان‌طور که ذکر شد، از آنجا که امروزه دیگر مثل گذشته نقل ترانه در محافل و مجالس توسط نقالان رایج نیست، متأسفانه این گونه اشعار که قسمت اعظمی از فرهنگ عامه مناطق مختلف را تشکیل می‌دهد در حال فراموشی و نابودی است، به خصوص اینکه نقالان این داستان‌ها دیگر فرصت تکرار آنها را ندارند و به مرور زمان آن را فراموش خواهند کرد. از

ششتمد با سابقه حدود دو هزار سال قدمت، شهری است کوهپایه‌ای با مساحت ۱۵ کیلومتر مربع، در ۳۰ کیلومتری جنوب سبزوار و در دامنه شمالی کوه‌های موسوم به «کوه‌میش». این شهر با جمعیتی حدود ۳۵۰۰ نفر، در ارتفاع ۱۳۴۰ متری از سطح دریا قرار دارد و مرکز بخش ششتمد و مرکز دهستان بیهق است. ابوالحسن بیهقی، مؤلف کتاب تاریخ بیهقی معتقد است که به سبب کاشت و رشد درخت سنجد، این محل ششتمد نام گرفته است. طبق نوشته ابوالحسن بیهقی، منطقه ششتمد در دوره طاهریان، «ربع زمیج» نام داشته است. (بیهقی، ۱۳۶۱: ۳)

منطقه ششتمد، به همراه سایر مناطق بیهق در سال ۳۰ هجری، به دست سربازان اسلام فتح شده و مردمش به دین اسلام گرویده و همچون سایر مردم منطقه بیهق، شیعه مذهب بوده‌اند. این شهر شیعی مذهب، از قدیم‌الایام هویت معنوی و مذهبی خاصی داشته است. این منطقه از جهتی دیگر نیز بر خود می‌بالد که به روایت مؤلف تاریخ بیهقی، در سال ۲۰۲ هجری، ششتمد پذیرای نهمین امام شیعیان، امام جواد(ع) بوده و آن دردانه رضوی در سفری که به دیدار پدرش به مرو داشته، مدت کوتاهی در این محل اقامت گزیده است. چنان‌که محل وضو گرفتن آن بزرگوار، در نزد مردم ششتمد مکانی مقدس است و «باغچه زیارت» (بَغْجَه زَیْرَت) نام دارد. (جوان‌مهر، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۶)

بخشی از ادبیات شفاهی ششتمد را ترانه‌ها و دوبیتی‌های محلی تشکیل می‌دهد. این ترانه‌ها عبارت‌اند از: عاشقانه، گران‌سالی، آیینی، اجتماعی، فردی و مرثیه‌ها. یکی از معضلات و دشواری‌هایی که در خواندن ترانه‌ها و افسانه‌ها و در مجموع ادبیات

چهل افسانه خراسانی تعداد دیگری از این افسانه‌ها را به صورت مکتوب درآورد. بنابراین، با توجه به پیشینه‌های ذکر شده اهداف این نوشتار را این‌گونه بررسی می‌کنیم که ادبیات شفاهی، که در زبان و سینه مردم منطقه وجود داشته، پژوهشگر بر آن شده تا با ثبت آن، در ماندگاری این میراث فرهنگی نقشی مهم ایفا کرده باشد و از زوال و نابودی این سرمایه‌های ادبی جلوگیری به عمل آید. همچنین با این کار می‌توان گامی هر چند کوچک برای منطقه محل سکونت و زندگی خود برداشت تا آیندگان به تبع این کار بتوانند آثار مهم‌تری ارائه کنند.

معرفی چند اصطلاح ادبی و قالب شعری

مثل: مثل‌ها، که در منطقه مورد تحقیق (ششتمد) بیشتر به «سرمثل» معروف است، تفاوت اساسی با ضرب‌المثل دارد. یعنی در یک معنا نیست. در حالی که بسیاری از مردم این دو را یکی می‌دانند و در باور مردم، ضرب‌المثل، همان سرمثل است، ولی باید بدانیم که این دو با هم فرق دارند. تفاوت ضرب‌المثل با مثل در این است که مثل‌ها معمولاً کلمات موزونی هستند که ممکن است به صورت شعرهایی معنادار یا کاملاً بی‌معنا، جلوه کنند.

دوبیتی: شامل دو بیت یا چهار مصرع و وزن آن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن است.

چهاربیتی: در ادبیات کلاسیک، ما چهاربیتی به صورت چهارپاره داریم که مقوله‌ای جداگانه است و با اینها فرق می‌کند. در چهارپاره، مضامین اجتماعی، مضامین اخلاقی و گاهی مضامین وصفی می‌آید.

ترانه‌های محلی: شعرها و ابیات موزونی است که در هنگام غم و شادی یا برداشت انواع و اقسام

طرف دیگر، اکثر اینان سن بالایی دارند و بعد از مدت کوتاهی جامعه از حضور آنان محروم خواهد شد.

در این مقاله چندین ترانه از دیار ششتمد کهن به همراه گزیده‌ای از ترانه‌های غم و شادی در این سامان آورده شده است، ولی قبل از آن در گفتاری کوتاه به معرفی پیشینه تاریخی این دیار پرداخته شده و ضمن معرفی اجمالی این منطقه مطالب مختصری نیز در مورد فولکلور و فرهنگ عامه و اهمیت گردآوری فرهنگ‌های محلی و به خصوص ترانه بیان شده است. با توجه به گستردگی جغرافیایی این منطقه و نظر به اینکه امروز ششتمد به صورت سه دهستان بیهق، ربع شامات و تکاب اداره می‌شود، سعی شد مطالب به گونه‌ای گردآوری شود که دربرگیرنده تمام این دهستان‌ها باشد. هر چند به علت نزدیکی فرهنگ مردم این دیار، نقل این ترانه‌ها و اشعار در مناطق مختلف شبیه یکدیگر است.

پیشینه تحقیق

در زمینه جمع‌آوری افسانه‌های خراسان حمیدرضا خزاعی دست به تلاش گسترده زد و سعی کرد افسانه‌های خراسان را به صورت مجزاً در هر شهرستان جمع‌آوری کند که در سال ۱۳۷۸ افسانه‌های نیشابور را در چند جلد به چاپ رساند و سپس به تدریج اقدام به انتشار افسانه‌های سایر شهرستان‌ها کرد. محسن میهن‌دوست هم در چند جلد کتاب در سال ۱۳۷۸ از جمله‌نه کلید و سنت‌شکن تعدادی از افسانه‌ها را منتشر کرد و همچنین ایشان در کتابی با عنوان کله فریاد، ترانه‌هایی از خراسان، تعدادی از ترانه‌های محلی خراسان بزرگ را در سال ۱۳۵۵ منتشر کرده است. در سال ۱۳۸۰ حسین‌علی بیهقی کتاب

زن علیؑ به جَمَم کو

مور دِ نخه آبیَم کو

زن علیؑ ترا بیَم کو

مور دِ درخته آلیَم کو

زن صفر کربلا بیَم کو

اگر یارِ منی یارونه من باش

همیشه در غم و هجرونه من باش

همیشه در غم و هجرون نه چندون

تا وقتگ زوندایی، خواهونه من باش

(به نقل از: سلطان قدرتی، ۷۹ ساله از ششتمد)

ای خداوند! مرا از خانه‌ام بیرون کن و یا کاری

کن که مرا از خانه و کاشانه‌ام بیرون کنند و در گرماها

و سرماها پشت‌بام منزلگاه من باشد و تقدیر مرا جوری

بنویس که زن حبیب غلوم شوم. (ح.ع)

ای خدا، سخت‌ترین بلاها را بر من نازل کن و

مرا در میان نمدی که حتی نفس کشیدن در داخل آن

به سختی امکان‌پذیر است، قرار ده و با همه اینها

طوری گردونه را بچرخان که من در هنگام رفتن به

خانهٔ بخت، عبدالله عل ممد را در کنار خود به عنوان

شوهر، نظاره نمایم (فاطمه‌ی غلوم).

بار خدایا! مرا در داخل سبوی کوچکی قرار ده!

من راضیم به رضای تو ای معبود! ولی مرا زن اسدالله

جوئیلی، قرار ده.

بارالها! مرا در مَشکی که جایگاه ماست و دوغ و

سایر لَبِن است قرار ده و سر آن را محکم ببند و مرا

نامزد علی جَمَم کن! (شربانی ایسوف)

مرا درون نخِ آبی رنگی بییچان، تا زن علی ترا بی

شوم.

محصولات کشاورزی و باغی و عروسی‌ها گفته

می‌شده و سرایندهٔ خاصی ندارند، به طوری که اکثر

این اشعار بی‌معنا هستند.

اشعار و ترانه‌های محلی منطقه ششتمد

۱. ترانه‌های عاشقانه

ترانه‌های عاشقانه، ترانه‌هایی بود که وزن و آهنگ

خاصی نداشته و معمولاً در اوقاتی که انسان غم

خاصی، از جمله غم عشق داشته، بیشتر از این نوع

ترانه‌ها استفاده می‌کرده است. عشق در میان مردم دیار

ششتمد همانند سایر مناطق ایران زمین، زمینی بوده و

معشوق مؤنث بوده است. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۸) عشق

نهفته در درون ترانه‌های عاشقانه، عشقی پاک و واقعی

است که معشوق ناز می‌کند و عاشق نیاز. شیرینی و

حلاوت این نوع عشق، در آن است که همیشه در

دسترس نیست، با رفتن هر جوانی به سربازی به مدت

دو سال و نیامدن به مرخصی در طول این مدت به

خاطر نبودن وسایل نقلیهٔ مناسب و نیز فقر اقتصادی

حاکم بر مردم، عشق را به سر حد جنون می‌رسانده

است. به عنوان مصداقی از این باب ابیات زیر را

تجزیه و تحلیل کرده‌ایم:

خدا! مور دِ پوشته بوموم کو

زن حبیب غلوموم کو

مور دیمین نمدوم کو

زن عبدالله عل ممدوم کو

مور دیمین تونگیلیم کو

زن اسدالله جوئیلیم کو

مور دِ پوسته کَمَم کو

کاملاً سنتی به نام «فرد» (ferād) به پارچه‌های گران‌قیمت تبدیل می‌کردند.

۲. ترانه‌های گران‌سالی

گونه‌ای دیگر از ترانه‌ها در این ناحیه وجود دارد که نوعی شکایت در مضمون آن گنجانده شده است، تا حدودی مأیوس‌کننده بوده و با یک بار گوش فرا دادن یا خواندن این‌گونه اشعار به راحتی نشان یأس از درون دریافت می‌شود.

در سالیان گذشته قحط‌سالی و گران‌سالی فرصت عشق را از مردم گرفته بود و ترانه‌ها همه، خشن و شکایت‌بار بودند؛ به طوری که کلمات به کار برده در این نوع ترانه‌ها نیز این گونه‌اند: گرگ، برنگردی، آدمخوار، معاملات تلخ، پسوندهای کلمات نیز پسوند تحقیرند.

ای سال ورنگردی پارسال ورنگردی
مردار اخده کردی زنار شلیخته کردی
ای سال ساله پارسال ای گرگیگی آدمخوار
او چ لرقتای میش میش
دادن به یگ من کیش میش
او چ لرقتای اطلس
دادن به یگ من گورس
ای سال ورنگردی پارسال ورنگردی
مردار اخده کردی زنار شلیخته کردی
ای سال ساله پارسال ای گرگیگی آدمخوار
(نقل از مرحوم صفرعلی دولت‌آبادی، ۷۵ ساله از ششتمد).

مرا در درون درخت آلوی پر از خار قرار ده و زن صفر کربلایی گردان.

اگر دوست من هستی، دوستدار من هم باش و به خاطر من همیشه در غم و هجران زندگی کن.

نه فقط در غم و غصه و دوری با من زندگی کن و مرا دوست داشته باش، بلکه تا زمانی که زنده‌ای، مرا بخواه و در کنار من باش.

همان طوری که از خداوند در بیت اول کمک خواسته شده است، در ابیات بعدی این مبحث نیز، یاری از او در بطن ابیات نهفته شده است و بهتر است که هر بیت را با خدایا در اول، معنا کنیم.

لازم به ذکر است که چهار بیت اول علاقه بیش از حد معشوقه به معشوق را نشان می‌دهد، برخلاف آن که همیشه در ذهنمان نخست معشوق نیاز پیدا می‌کند و معشوقه ناز می‌کند، دو بیت آخر این مبحث از زبان معشوق در وصف عاشق گفته شده است و باز هم معشوق برای عاشق یعنی پسر، دل می‌سوزانده است.

این ابیات در چرخنه^۲ (čerxānāe) گفته می‌شده است. خلاصه اینکه «غوزه» ای که از زمین برداشت می‌شد را، به خانه می‌بردند و در شب‌های زمستان که فرصت بیشتری بود، پنبه آن را جدا می‌کردند و پیرمردان این پنبه جداشده را، می‌ریشتند^۳ و چرخ می‌کردند که پنبه‌دانه آن از محلولج که همان پنبه حلّاجی شده است، جدا شود، سپس پنبه خالص را که به آن «قونده» می‌گفتند، با دستگاه تولید پارچه

حرف‌های این‌جا به بیرون درز نکند و عاملی بود که دختران با مشورت یکدیگر شوهران آینده خود را نشان می‌کردند.
۳. رشته رشته می‌کردند.

۲. چرخ‌خانه، جایی که چرخ نخ‌ریسی در دست دوشیزگان می‌چرخید و نخ تولید می‌شد و تا صبح کار می‌کردند و صبح که طلوع می‌کرد به خانه‌هایشان می‌رفتند، شرط این بود که

دست در کعبه او» و همچنین مرغی که در روی
«علی اصغر» بوده است.

پس عشق در این گونه ترانه‌ها جایگاهی ندارد
حتی عشق آسمانی و از اقتصاد و فرهنگ نیز در آن
خبری نیست و مخصوص زمان و مکان خاصی است،
یعنی محرم، ماه رمضان. مصداق زیر این موارد را
آشکار می‌سازد.

رفتم به سونی صحرا

دیدم سواری تنها

گفتم: سوار چستی؟

گفتا: سوار قایه سر

گفتم: چه داری در بغل؟

گفتا: کتاب پرغزل!

گفتم: بخون تا گوش کنم

گفتا: چه خواهوم در دسر

آسمون آهسته

مهمونون برخاسته

می‌زنن طبلِ علا

میرون پیش خدا

اون خدای خوش نوم

صد هزاریش یک نوم

ما همه بنده‌ی او

بِ بَلَدِ فرومنده‌ی او

دو دَسِ درِ کعبه‌ی او

دو پایِ درِ رِوضه‌ی او

دگِ درویشی دُجا

اینجا کی تختِ موصطفا

ای سال بد و دغل! الهی که دوباره نیایی؛ چرا
که، مردها را عقیم کرده و از مردی انداختی و زنان را
نیز کثیف و شلخته و بی‌روحیه کردی.

ای سال خشک و بی‌آب و علف! وای سالی که
گذشتی و مُردی! تو مانند گرگی آدمخوار، بودی.

در سالی مثل پارسال، آن روسری‌های موشی
رنگ‌آرا که خیلی زیبا و گران‌بها بود، مردم به خاطر
گرسنگی به یک من، معادل سه کیلو، کشمش دادند.

و روسری‌هایی را که از پارچه‌های اطلسی
گران‌قیمت بود، به یک من گاورس دادند.

این ترانه در سالی از سال‌ها که قحطی سراسر
روستاها و شهرهای مجاور را، فراگرفته بود، سروده
شده و این سال به سال «مَنْ پِنشِ تَمَن» معروف بود.

در این سال زنی یک من آرد را، به پنج من تبدیل
کرده بود. وی انواع علف‌ها و سبزی‌ها را داخل خمیر
جا کرده بود؛ به طوری که نقل شده، نان آن به تنور
نمی‌چسبیده است.

این ترانه‌ها همه انتقادی و اقتصادی (انتقاد از
روزگار سخت و خشن) است.

۳. ترانه‌های آیینی

این ترانه‌ها همان طور که از نامش پیداست، مربوط به
مذهب متداول و رایج آن منطقه است و نشان از
پابندی مردم یک دیار به مذهب مورد پرستش و
علاقه‌ی آنهاست. اگر به درون این اشعار بنگریم
نخست نام ائمه اطهار(ع) را می‌یابیم، مثلاً مصطفی بر
منبر است، یا از بنده چه می‌خواهی؟ علی را یا «دو

موصطفا و ر منبره
 هوا آرام بود و مهمانانی که خداوند آنها را طلبیده
 بود، برخاسته بودند، تا به مهمانی خداوند بروند.
 چووه دستیش
 مهمانان طبل بلندمرتبه بودن را به صدا در آورده
 بودند و پیش خدا می‌رفتند.
 عصای دست پیغمبره
 رفتم به در مسجد جامه
 پیش خدایی می‌رفتند، که او صاحب بهترین نام
 است و صدها هزار نام و اسامی بی‌شماری برای
 خداوند وجود دارد، که همگی دلالت بر بزرگی او،
 می‌کند.
 گفتوم: از ب بنده چه می‌خواهی؟
 گوفتن: علیر
 گفتوم: علی در نمازه
 ما همه بندگان و چاکران خداییم که در برابر او
 سر تعظیم فرود آورده‌ایم.
 دُعا دیرو دُرازه
 رفتم به در باغ ب ههش
 در خانه خداوند دست به دعا بر می‌داریم و آرزو
 داریم پای در بهشت او بگذاریم.
 سریش در عرش
 کینش در بیابونه ب ههش
 برای درویشان و نیازمندان همیشه دیگی که
 نیازهای غذایی آنها را فراهم کند، وجود دارد و روی
 اجاق جاسازی شده است.
 دیووم یک مرغس در ری هه علی اصغر
 و حاجت درویشان و نیازمندان در بارگاه پیامبر،
 گوفتوم: کیش کش
 گوف: پی یر مار و قوم و خش
 تاج و تخت و مقام و منصبی دارد.
 همه در کینه‌ی بهش
 پیامبر بر منبر ارشاد تکیه زده و تاج و تخت
 پادشاهی و اریکه او مهیاست؛ در حالی که نورانیت و
 (به نقل از: زهرا استادی، ۵۹ ساله از ششتمد)
 معنویت در وجود او جاری است.
 به سوی^۷ یک صحراپی می‌رفتم، فردی را دیدم
 که سواره و تنها بود.
 از او پرسیدم: سوار بر چیستی؟ او گفت سوار
 بر اسب^۸ هستم.
 گفتم چه چیزی زیر بغل داری؟ گفت: کتابی
 است که در آن غزل‌های فراوان معنوی نوشته شده
 است.^۹
 گفتم: بخوان تا گوش فرا دهم. گفت دنبال درد
 سر نیستم و سرم درد نمی‌کند.
 بعد از دیدن این صحنه‌ها، به مسجد جامع آدم
 و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را دیدم.
 از آنها پرسیدم: ای آقایان! من بنده شمایم و هر
 کاری می‌خواهید برای شما انجام می‌دهم. گفتند:
 علی(ع) کجاست؟

۹ منظور آیات و روایات قرآنی است.

۷. اسون

۸. قایه سر

این نوع اشعار و ترانه‌ها را تا حدودی در لحظات شادی مردم می‌توان شنید، تعداد کمی از این ابیات معنای خاصی ندارند و تا حدودی مخاطب این ابیات نیز مشخص نیست و اگر مشخص باشد، وجود خارجی ندارد.

ننه حلیر دَرِ لَه واکو
خشته سر پنیر دَرَه
کیلچی پنیر دره واکو
سیناهام پور شیر دره واکو
شاخام پور گول دره واکو
کیس کیس در بوم ما
خاک مرزه در شوم ما
شوم مار، شور کر
چشم بیژگاکونه مار، کور کر
مویوم مویوم گرگه ج ننگلی پا
ورمیجگوم به هردی دست و هردی پا
اگر مردی بیا به جنگ ما
چرا خوردی حلیروم ره؟
چرا خوردی پنیروم ره؟
باگا طفله صغیروم ره چه کردی؟
باگا ناخورده شیروم ره چه کردی؟
هرآنکس در جهون ظلم و جفا کر
د روی خاد نه شرم و نه حیا کر
(به نقل از: کربلایی محمد رازقی، ۵۹ ساله از ششتمد)
ای حلیر ای دخترم، ننه جان! در را باز کن،
ای خشت سر پنیر، ای پسر، ننه جان! در را باز کن.

گفتم: وی در نماز است و دعا و نمازش به طول انجامیده است.

سپس به در باغ بهشت رفتم، در آنجا درختی را دیدم که منحصر به فرد بود.

شاخ و برگ‌هایش سر به فلک کشیده شده و در آسمان هفتم بود و ریشه آن در بیابان‌های بهشت، به چشم می‌خورد.

آنجا حضرت علی اصغر(ع) را مشاهده نمودم، که مرغی نورانی او را مراقبت می‌کرد. مرغ را فرمان پرواز دادم تا آن حضرت را بیشتر ببینم.

به محض کیش کردن مرغ، پرنده زیبا به من گفت: پدر و مادر و همه اقوام و خویشان تو در بهترین جای بهشت سکنی می‌گزینند.

از زبان عرفا و بندگان خاص خدا چنین اوصاف و احوالی طبیعی است. این ترانه و اشعار محلی و عامیانه در چرخ‌خانه‌ها، زمزمه می‌شده است. در میان دوشیزگان که برای معاش خانواده، چرخ نخ‌ریسی اشتراکی داشته‌اند، چنین ابیاتی به چشم می‌خورد.

همچنین در هنگامی که دختران همراه پدران خود برای نگهبانی از زمین‌های زیر کشت خربزه و هندوانه، به صورت شبانه‌روزی در بیابان‌ها به سر می‌بردند، چنین ترانه‌هایی سر می‌دادند.^{۱۰}

این ابیات همگی اعتقادی بوده و نشان از شیعه بودن ششتمد دارد.

۴. ترانه‌های اجتماعی

۱۰. آنان سایه‌بانی در بیابان زده بودند و دختران دلتنگ مادران و برادران و خواهران دیگر خود که در آبادی می‌زیستند، شده بودند و چنین ترانه‌هایی می‌خواندند.

زمانی که بز برای تأمین معاش و سیر کردن شکم بزغاله‌های خود به بیابان می‌رود و به فرزندان خود نیز سفارش می‌کند که مواظب باشند که گرگ‌ها و گرگ‌صفتان، آنها را گول زنند، دال بر این ماجراست. از قضا بعد از رفتن او، گرگ به پشت در می‌آید و در می‌زند: و حلیر و خشت سر پنیر و کلوچه پنیر، پشت درند؛ گرگ با صدایی که آن را شبیه صدای بچه‌ها کرده می‌گوید: در را باز کنید!!

آنها می‌گویند: برو تو مادرمان نیستی؛ زیرا مادرمان سیاه است و تو سفیدی.

او دوباره می‌رود و خودش را در گل و لای ته استخر می‌مالد^۳ دوباره می‌آید تا شاید سیاه شدن او باعث شود که بچه‌ها در را باز کنند.

می‌آید و دوباره می‌گوید: در را باز کنید؟

عوام فریبی و تلبس گرگ، جواب می‌دهد و در گشوده می‌شود. دو تای آنان را می‌خورد ولی حلیر در سر تنور پنهان می‌شود.

مادرشان وقتی می‌آید و همان ترانه‌ها را در پشت در می‌خواند، آن بچه باقی مانده، در باز می‌کند و مادر می‌گوید کو بقیه؟!

حلیر می‌گوید: گرگ خورد!

مادر، نگرانی زیادی به او دست می‌دهد.

در همین حال گرگ که نماد زور و قدرت و ظلم و ستم و بیداد است، به پشت بام می‌آید و شروع به کوبیدن پایش به بام می‌کند.

مادر می‌گوید: کیست؟ گرگ می‌گوید: منم، اگر جرأت داری، بیرون بیا!

با تو هستیم! ای کلوچه‌ی پنیر! در را باز کن؟! پستان‌هایم پر شیر است و شما همگی گرسنه‌اید، شاخ‌هایم پر از گل است، در را باز کنید.

کیستی؟ آهای کیستی که به پشت بام ما آمده‌ای و در شام تار ما خاک می‌ریزی؟ (به بام ما لگد مزین که سقف خانه ما سست و بی‌بنیاد است و خاک آن داخل کاسه شام ما می‌ریزد).

با این کارت شام نخورده‌ی ما را شور کردی و چشم کودکان^۲ یتیم ما را کور کردی!

منم، منم! گرگی هستم که می‌پریم و ادعای زور و سلطه و قدرت‌نمایی می‌کنم و حریف می‌طلبم، اگر مرد جنگی، بیرون بیا!

به چه خاطر دختر کوچکم حلیر را، کشتی؟ و چرا خشت سر پنیرم را، از بین بردی؟

به من بگو که طفل صغیر و ضعیف من را، چرا خوردی؟ او کودکی بود که هنوز گرسنه بود و تازه من می‌خواستم به او شیر بدهم.

بدان ای گرگ! هر کس که در جهان به زیردستان و مظلومان ظلم کند، شرم و حیا و خجالت از چهره‌ی او رخت بر خواهد بست و هرگز تحت تأثیر کار بد خود، قرار نخواهد گرفت.

ابیات فوق، زمانی بوده که کودکان را پس از یک روز پر کار و پر مشغله می‌خواستند در هنگام شب، آنان را بدست خواب بسپارند.

طوری آنان را روانه خواب شبانه می‌کردند که گویی می‌خواستند ایشان را به خواب ابدی فرو برند. ترانه‌هایی که در اوج افسانه‌ها و در خلال آنها بازگو شده، نشان از اعتبار و اصالت آن افسانه دارد:

۱. یعنی با دست پر آمده‌ام.

۲. بلیزگاکون: تصغیر شده بچه‌ها می‌باشد.

۳. شوام فریبی با لباس مبدل.

اگر یار من لباس اطلسی بپوشد و شال ترمه، که بهترین و گران‌بهارترین و کمیاب‌ترین شال‌هاست، بر سر ببندد، چون بی‌وفا و پیمان‌شکن است، او را نمی‌خواهم.

این ترانه‌ها، زمانی بوده که دختران تاب‌های بزرگی در درختان تناور، درست می‌کردند و بر تاب‌ها که به باد معروف بودند، سوار می‌شدند و مقاصد و آرزوها و پیام‌های خود را به معشوقان زمینی، از طریق همین تاب‌ها یا بادها، منتقل می‌کردند.

لازم به ذکر است که تاب‌ها، نوعی سؤال و جواب بین زنان و مردان ناسازگار^۴ بوده که از این طریق به یکدیگر و مخصوصاً به مردم منتقل می‌کردند. این ابیات انتقادی و عاشقانه بوده و بیشتر انتقادات، از معشوق زمینی است.

۵. مرثیه‌ها

این نوع ترانه‌ها و ابیات محلی که در کلام دیگر نوحه خوانده می‌شده است و فقط در ماه‌های خاصی از سال کاربرد داشته و تا سال دیگر، همان موقع، دیگر از سوی هیچ فرد یا گروهی شنیده نمی‌شده است، کاربرد این ترانه‌ها، در دهه‌ی محرم و اربعین بوده است.

مرثیه‌ها در گذشته به زبان محلی گفته می‌شده‌اند، حتی در عزاداری‌ها و مراسم دسته‌جمعی، که ممکن بوده غریبه‌ای در میان باشد و نفهمد، نیز به لهجه‌ی محاوره، مرثیه‌سرایی می‌شده است. نمونه‌ی این موارد هم اکنون در خیلی از روستاهای ترک‌زبان رایج است. چون به کربلا برسید

بز دادخواهی می‌کند و به میدان رزم می‌رود و شاخ‌هایش را در شکم گرگ می‌زند و شکم او را پاره پاره کرده و فرزندان خود را از داخل شکم او بیرون می‌آورد.

این ابیات، نشان از ظلم و ستم و بیدادگری شاهان بر مردم است که در قالب افسانه و ترانه به کودکان خورنده می‌شده است. حتی پیام تربیتی آن را نباید فراموش کرد که هر کس در هر موقعیت و مقام و منصبی به زیردست مظلوم خود ظلم و ستم روا دارد، عاقبت و فرجام گرگ را خواهد داشت و هر چند خود را بسیار زورگو و سلطه‌جو معرفی نماید، عاقبت شکست خواهد خورد.

این ابیات بیشتر انتقادی سیاسی هستند و در دوره‌ی حکومت رضاخان سروده شده‌اند، ولی می‌توان از آنها به عنوان نماد فرهنگ مردم آن دوران و ظلم حکومت وقت و استقامت مردم در برابر استبداد و دیکتاتوری نام برد.

اگر یاروم طولا گرده نَمای
عقیقی کهرُوا گرده نمایوم
اگر ور سر بینه
شال تیرمه

کی آخر بی و فاستگ مو نمایوم

(به نقل از: فاطمه‌ی حسین، ۹۵ ساله از بسک)
اگر نگار و محبوب و عشق من، مثل طلا دوست داشتنی و کیمیا شود، دیگر او را نمی‌خواهم و اگر حتی او عقیق، که سنگی گران‌بهاست، یا کهرُبا شود، من او را نمی‌خواهم.

^۴ منظور از ناسازگار متارکه نیست، بلکه نوعی نامهربانی به یکدیگر است.

به کربلای پر بلا و پر حادثه با صد شور و نوا آمد
مردم به او گفتند: سلام بر تو ای شاه خوبان! و سلام
بر تو ای شاه ستمدیدگان! (در حالی که حر توبه کرده
بود، التوبه، التوبه نیز بر زبان مردم جاری بود).
ای پادشاه خوبان، تو توبه کرده‌ای و ما تو را
دوست داریم.

در پایان این نوحه مراسم قمه‌زنی یا همان شاخ
سین^۷ شروع می‌شد که هنگامی که به پیشانی خود
کارد می‌زدند، فریاد می‌کشیدند، شاخ سین، یا حسین.
مراسم و آداب و رسوم در محرم در قرون گذشته
در ششتمد طوری بوده، که شمشیرهای چوبی در
دست مردان بوده و اینان جلو سر، نزدیک رُستنگاه مو
به طرف وسط سر را، با تیغ یا کارد مخصوص، جرّ
می‌دادند و پارچه سفیدی را به شکل کفن سوراخ کرده
و در گردن خود می‌آویختند و ۱۰ تا ۲۰ نفر، این کار
را انجام می‌دادند.

گردونه‌ای می‌گرفتند و با همان حالت خونین
می‌گفتند: شاخ سین یا حسین و یک نفر از بزرگان
عزاداری، بعد از اتمام کار آنان را به حمام می‌برد و
سر و صورت خون‌آلود آنان را، می‌شست، این مرد،
سید ممد جلال، نام داشت که سر آنان را بعد از
استحمام می‌بست.

در ضمن مراسم سنگ‌زنی نیز رایج بوده است؛
طوری که دو تا چوب، به شکل سنگ ترازو طراحی
شده بود و تسمه کوچک برای بستن به انگشتان در
آخر آن وجود داشت، این سنگ‌ها که از چوب بودند

شاه انس و جون
نام اون زمون باشد
از یکون یکون
دشت ماریه،
حور و جاریه
چون حر نام آور
در کربلا آمد
در کرب لای پور ب لای
با صد نوا آمد
گوف: السلام ای شاه دین
ای شاه مظلومون، التوبه التوبه
ای خُسرو خوبون
التوبه التوبه
شاخ سین یا حسین
شاخ سین یا حسین

(به نقل از: سلطان قدرتی، ۷۹ ساله از ششتمد)
زمانی که شاه انسان‌ها و جنیان و همه موجودات
عالم (امام حسین(ع)) به کربلا رسید، موقعیت آن
روزگار را اگر بخواهیم یکی یکی؛ بر شماریم:
دشت ماریه که دشتی نزدیک کربلا بوده و
فرشتگان زیادی به کمک آمده بودند و ماریه از کلمه
(مُر) به معنی تلخی اتخاذ گردیده، یعنی دشتی که
واقعۀ تلخی در آن اتفاق افتاده است و جاریه؛ نیز به
کمک امام حسین(ع) آمده بود.

مردم سینه می‌زدند (دهه‌های ۱۰ تا ۲۰) و
می‌گفتند: هنگامی که حر مشهور به کربلا وارد شد و

۵ یکون یکون
۶ آن شجاعی بود که مختار او را به همسری برگزیده بود.
۷ اشاخ سین، همان کارد یا قمه یا چاقوی مخصوص و تبرک
و مقدسی بوده که فقط برای شکافتن پیشانی افراد، آن هم در

۵ یکون یکون

۶ آن شجاعی بود که مختار او را به همسری برگزیده بود.

۷ اشاخ سین، همان کارد یا قمه یا چاقوی مخصوص و تبرک
و مقدسی بوده که فقط برای شکافتن پیشانی افراد، آن هم در

و صدای سنگ می‌دادند، عزاداران اینها را در مقابل پیشانی به هم می‌زدند و نوحه‌سرایی می‌کردند. این ابیات کاملاً اعتقادی بوده و نشان از اعتقاد شدید و بی‌حد و حصر مردم این دیار، به ائمه اطهار(ع) بوده است.

۶. ترانه‌های فردی

این‌گونه اشعار و ترانه‌ها، بیشترین درصد را در بین ترانه‌های جمع‌آوری شده در این رساله، به خود اختصاص داده است. دلیل آن واضح و روشن است، یعنی جوانان و چوپانان و همه کسانی که به نحوی با عشق دست و پنجه نرم می‌کنند، زیادند. همچنین کسانی که از عشق شکست خورده و نیز کسانی که در غربت زندگی می‌کنند، نیز زیادند.

این نوع اشعار، به ترانه‌های عاشقانه نزدیک است، ولی با این نوع ترانه‌ها فرق دارد؛ چرا که ترانه‌های عاشقانه، فقط مختص عاشقان است، ولی ترانه‌های فردی، ممکن است دیوانه‌ای که در زنجیر است نیز، اینها را نقل کند، چون درصد قابل توجهی از ترانه‌های فردی، بی‌معنا بوده و مخاطب خاصی ندارد.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ترانه‌های فردی، این است که افراد در هنگام تنهایی و رفع خستگی از کار و زحمت‌کشی زیاد، این‌گونه اشعار را، مدام زمزمه می‌کرده‌اند.

آوسنه بلدوم یگ گیزی

دندکه زردوم د گیزی

دندکه زردِ سرِ و آو دایوم
آو موره پیشملکه دا
پیشملکه و زیمی دایوم
زیمی موره گندومه دا
گندومه و اسیا دایوم
اسیا موره آرتکه دا
آرتکه و لگن دایوم

لگن موره خمیره دا
خمیره و تونور دایوم
تونور موره کیلچه‌یه دا
کیلچه ره و بابام دایوم
بابام بوخار
گوف: به تاو شیری بی

یکی دگه ب تاه
ور پی کلم ز کلم د حصار افتی

پچم د منار افتی

(به نقل از: مدیسمال قدسی، ۷۸ ساله از ده‌زمین)

افسانه‌ای بلدم به این صورت، که یک چیزی^{۱۸} مثلاً دندان زردی، در چیزی^{۱۹} بند شده بود.

من دندان زردم را که در چیزی گیر داده بودم، شکست و آن دندان را به آب روان انداختم و آب در عوض اینکه دندان به او دادم، به من پشگل گوسفند داد.^{۲۰}

من هم پشگل را به زمین^{۲۱} دادم و زمین در عوض به من گندم داد.

گندم را، به آسیاب دادم و او آرد به من داد.

۱۸. شروع برکت از آب است.

۱۹. منظور چنار است.

۱۸ گیزی

۱۹ گیزی

در جمع‌آوری گندم و برگزاری همزمان جشن‌های آن، هنگامی که ناظر کدخدا (حاج علیرضا) وارد زمین درو می‌شد تا از دروگران زن و مرد سری بزند، همه با هم می‌گفتند: گروه‌ها را پاش دهید تا خوشه‌چین‌ها خوشه‌ها را بچینند و این به خاطر آن بود که افراد خوشه‌چین که افرادی معمولاً بضه بودند، بیشتر خوشه نصیب آنان شود و ثواب آن به کدخدا برسد و کفاره‌ی گندم‌هایش باشد.

جالب این بوده که با ورود ناظر، این کار به اوج می‌رسیده است. هنگامی که گندم‌ها «خوراها» می‌کرد و چندین خوشه گندم به هم می‌چسبید، مردم می‌گفتند: داخل این چند خوشه ماری حتماً نهفته است و این نشانه مرغوبیت و تولید بیش از حد گندم در آن زمین بود و به محض دیدن این منظره، بره‌ای در پای خوراها قربانی می‌شد و گوشت آن را بین خوشه‌چین‌ها و کارگران ارباب پخش می‌کردند. این ابیات، تمامی در جشن‌های گندم و فصل کوبیدن و برداشت این محصول، خوانده می‌شده و همگی عارفانه و مقدس است؛ چرا که نان برکت خداوند است.

در مصداقی دیگر می‌توان گفت:

شیهوم شهری بیه از در درآیه لبه پور خنده
بگیره ور هموم مله خچاره مختصر بخره
مو باگرازوم او وردوم کنه وردوره دیریاچه
بگیره ور هموم مله خچاره مختصر بخره

دوست دارم شوهرم^۵ در شهر زندگی کند و با فرهنگ باشد و هنگامی که از در وارد می‌شود، لبش

آرد^۲ را، به لگن یا همان ظرفی که آرد را به خمیر تبدیل می‌کنند، دادم. لگن نیز به من خمیر داد. خمیر را به تنور تحویل دادم و تنور به من کلوچه داد.

کلوچه را به بابام دادم، او خورد و گفت: به‌به! عجب شیرین بود، اگر داری، یکی دیگر به من بده.

من چون کلوچه دیگری نداشتم و همان یک کلوچه را با رنج و زحمت بدست آورده بودم، پدرم ضربه محکمی به پس گردنم زد، به طوری که سرم در حصار افتاد و پاهایم در منار^۳ گیر کرد.

روی حصار: تپه بلندی در وسط آبادی می‌باشد که اگر کسی حیوانی یا حشمی گم می‌کرده، به آن بلندی می‌رفته و صدا می‌زده و اگر کسی آن را می‌دیده یا پیدا می‌کرده، به صاحب اصلی‌اش تحویل می‌داده و همچنین اگر کسی در خانه‌اش روزه‌خوانی داشته، یک نفر که معمولاً مسئول جیغ زدن در روی حصار بوده و آن فرد مرحوم حسین خان بوده است، مردم را و مخصوصاً زنان را از برگزاری این مراسم مطلع می‌نموده است. وجه تسمیه حصار، این است که اطراف آن را خانه‌های مسکونی در بر گرفته و هنوز این محل در ششتمد بدون هیچ‌گونه تخریبی در بافت قدیمی این شهرستان پابرجاست.

واقع شدن چنین محلی، با چنین استفاده‌ها و اعتقادهایی که ذکر شد، نشان از صداقت و صمیمیت مردم این دیار را می‌رساند؛ چرا که به محض پیدا شدن آن مال مفقود شده، بدون هیچ کم و کاستی در اختیار صاحب آن قرار می‌گرفته است.

^۴ لایمی

^۵ لایهوم، گرفته شده از کلمه شوی/ شوهر است.

^۲ کاف در آرتک کاف تصغیر است.

^۳ تپه طبیعی بلندی در وسط آبادی.

ترانه‌ها رو به زوال است و در معرض نابودی قرار داد. دلیل این امر این است که داده‌های آماری با این کار همسو است.

پر خنده باشد و مرا بگیرد و مالشم دهد و من فشار^{۲۶} مختصری بخورم.

من از دست او بگریزم^{۲۷} و او دنبال من^{۲۸} کند و مرا به دور^{۲۹} ذریاچه بدواند.

عجین شدن فرد با فرهنگ شهر و دور شدن از فرهنگ روستا یکی از آرمان‌های او بوده و همیشه این آرزو را در سر می‌پرورانده است.

منابع

بیهقی، ابوالحسن (۱۳۶۱). تاریخ بیهقی. تصحیح احمد بهمنیار. چاپ سوم. تهران: فروغی.

بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۴). تاریخ بیهقی. تصحیح علی‌اکبر فیاض. چاپ اول. تهران: علم.

جوان‌مهر، حسین (۱۳۹۲). نام‌آوران دیار ششم. چاپ اول. سبزوار: جوان‌مهر.

دولت‌آبادی، مرتضی (۱۳۹۰). دست‌های خارجی. چاپ اول. مشهد: امیدمهر.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). سبک‌شناسی شعر. تهران: میترا.

قلی‌پور، محمد (۱۳۹۰). ترانه‌های غم و شادی دیار ترشیز. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی دو یا چهاربیتی‌ها، متل‌ها و ضرب‌المثل‌ها و گفتارهایی که به صورت موزون و شفاهی، در طول تاریخ و در جامعه‌ای خاص بیان شده‌اند، نوعی علاقه و نیز حس ناسیونالیستی، در بسیاری از افراد مسن و قدیمی و تا حدودی بی‌سواد و دارای هوش و بهره‌کافی، که همگی مخاطبان ما در ارائه این تحقیق بودند، باعث شد تا راحت‌تر بتوان داده‌ها را در اختیار علاقه‌مندان به فولکلور قرار داد. نتایج تحقیق حاکی از آن بود که تمامی این اشعار و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی